

ارزیابی نتایج

استراتژی نظامی منطقه‌ای آمریکای اوپاما

کامران طارمی *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره 4، پیاپی 68، زمستان 1395؛ صفحات 169-143

تاریخ پذیرش نهایی: 1395/11/30

تاریخ دریافت: 1395/10/26

چکیده

بررسی راهبرد نظامی ایالات متحده در دوران اوپاما می‌تواند مبنای مناسبی برای مقایسه استراتژی نظامی این کشور در زمان‌های دیگر بوده و به ترسیم یک الگوی کلان رفتاری در عرصه نظامی کمک کند. در این مقاله مطلوب اصلی، بررسی الگوی رفتار نظامی آمریکا در حوزه خاورمیانه در دوران اوپاما بوده است. رفتار نظامی آمریکا در دوران اوپاما در کشورهای جنگ‌زده حوزه خاورمیانه کاملاً مشابه نبوده و به نسبت هر کشور تفاوت‌هایی در آن مشاهده می‌شود. در عراق راهبرد کلی آمریکا واگذار کردن مأموریت سرکوب داعش به برخی نیروهای محلی و تقویت آنها از طریق آموزش و پشتیبانی هوایی بوده است. این رویکرد در مورد سوریه نیز با توجه به حضور مشترک داعش در این کشور تقریباً به صورت مشابه تکرار شده است. ولی در لیبی هرچند در ابتدا با حمله مستقیم نظامی، دولت ساقط شد ولی با توجه به خروج سریع نیروهای نظامی خارجی، دورانی از آشوب این کشور را فرا گرفت و منجر شد دوباره آمریکا با تاکتیک تقویت نیروهای محلی و پشتیبانی هوایی به جبران شکست خود اقدام کند. در حوزه یمن دخالت آمریکا متأثر از ملاحظات سیاسی و روابط با عربستان معطوف به حمایت از عملیات‌های هوایی عربستان می‌شد و به نوعی دنباله‌روی از سیاست‌های این کشور داشت. در مجموع می‌توان گفت هرچند استراتژی نظامی آمریکا منجر به کاهش حوزه جغرافیایی حضور داعش شد ولی به هیچ وجه ریشه‌های بنیادگرایی را نابود نکرد و در حوزه سیاسی و اقتصادی نیز نتوانست منجر به تشکیل دولت کامل و اقتدار متمرکز در کشورهای جنگ‌زده شود و حتی در مورد کردها، زمینه‌های افزایش اختلافات در حوزه مسایل سیاسی را موجب شده است.

کلمات کلیدی

استراتژی نظامی آمریکا، جنگ عراق، جنگ سوریه، جنگ یمن، جنگ لیبی



مقدمه

از آنجایی که بررسی استراتژی نظامی آمریکا در قبال تک‌تک کشورهای خاورمیانه در حوصله یک مقاله نمی‌گنجد، این گفتار تنها به بررسی راهبرد نظامی آمریکا در برابر کشورهای می‌پردازد که دولت اواما در آنها عملاً وارد جنگ شده است (عراق، سوریه، لیبی، و یمن). در این خصوص، دیدگاه‌های اواما در مورد مسئله به‌کارگیری قوه قهریه به‌عنوان یکی از ابزارهای کشورداری مورد کندوکاو قرار می‌گیرد. در گام بعد، درباره نحوه به‌کارگیری ارتش آمریکا در صحنه جنگ در چهار کشور بالا بحث می‌شود و در پایان، راهکارهایی برای مقابله با راهبرد نظامی آمریکا ارائه می‌گردد.

مفهوم استراتژی نظامی

برای درک استراتژی نظامی لازم است ابتدا سطوح جنگ را درک کنیم. جنگ در چهار سطح استراتژی بزرگ،¹ استراتژی نظامی، استراتژی عملیاتی² و تاکتیک یا استراتژی میدان جنگ³ مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر سطحی با مجموعه‌ای مختلف از موضوعات، دامنه‌ای متفاوت از انواع عملکرد دولت‌ها و ملاحظاتی متمایز برای موفقیت سروکار دارد. کارآزمودگی و مهارت در یک سطح، لزوماً به معنای تبحر در سطوح دیگر نیست و برای رسیدن به پیروزی یا افتادن در ورطه شکست، هیچ‌کدام از این سطوح بر دیگری رجحان ندارد (Biddle: 2007, 461).

استراتژی بزرگ، سطحی از جنگ است که متخصصین علوم سیاسی آن را بیش از همه سطوح دیگر می‌شناسند. این استراتژی، مبین اهداف امنیتی نهایی و غایی دولت‌هاست و راه‌ها و لوازم رسیدن به این اهداف را مشخص و معین می‌کند. این لوازم از قوه قهریه و به‌کارگیری زور فراتر می‌رود و همه مؤلفه‌های قدرت ملی مانند اقتصاد، دیپلماسی و تبلیغات را در بر می‌گیرد. برای مثال،

1. Grand Strategy

2. Operational Strategy

3. Tactics or Battlefield Strategy

استراتژی اعظم ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی یک استراتژی دفاعی بود که آن را استراتژی مهار¹ می خواندند (Biddle: 2007, 461).

مطلوبیت به کارگیری قدرت نظامی در خاورمیانه در دولت اوباما

اوباما در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر سال 2013، اهداف استراتژی بزرگ آمریکا در خاورمیانه را به شرح زیر برشمرد:

- همان طور که در جنگ خلیج فارس [حمله آمریکا به عراق در سال 1991-1990] نشان دادیم ما از متحدین و شرکایمان [اسرائیل، اردن، کشورهای شیخ نشین شبه جزیره عرب و سایر دولت های دست نشانده در خاورمیانه] در مقابل تجاوز خارجی دفاع می کنیم؛

- ما جریان آزاد انرژی از منطقه به جهان را تضمین می کنیم؛

- ما شبکه های تروریستی تهدیدکننده مردمان را از هم می پاشیم؛

- ما تولید یا به کارگیری سلاح های کشتار جمعی را تحمل نمی کنیم.

می توان گفت چنین مفهوم سازی از منافع و اهداف آمریکا در خاورمیانه از زمان جنگ جهانی دوم تغییری نکرده است. هفتاد سال قبل هم دو هدف ایجابی - نفت و متحدین - جایگاه و منزلت امروز خود را داشتند. در آن زمان، تهدیدهای اصلی، تروریسم و سلاح های کشتار جمعی محسوب نمی شدند، بلکه این جایگاه متعلق به اتحاد شوروی و بازیگران منطقه ای بود (Jeffrey and Eisenstadt: 2016, 8, 9).

پیش از ورود به بحث استراتژی نظامی آمریکا در خاورمیانه، اشاره به یک ویژگی ممیزه این استراتژی در دوران اوباما ضرورت دارد. اوباما معتقد است در خاورمیانه کاری از دست آمریکا برای رفع مشکلات این منطقه بر نمی آید و می گوید آمریکا نمی تواند وضع موجود در خاورمیانه را اصلاح کند، زیرا نیروهای بنیادگرایی اسلامی و قبیله گرایی در خاورمیانه آن قدر قوی هستند که هر تلاشی از



سوی آمریکا برای اصلاح امور را به شکست می‌کشاند. در این رابطه، او لیبی را مثال می‌زند و می‌گوید: گرچه آمریکا و متحدینش تمام برنامه‌ریزی‌های لازم را برای دوران بعد از قذافی انجام دادند، ولی باز هم این کشور به منجلاهی برای رشد داعش تبدیل شد. او با ما می‌گوید تجربه لیبی به من آموخت که ما باید از درگیری سیاسی و نظامی در خاورمیانه تا حد ممکن اجتناب کنیم (Goldberg: 2016).

او با ما به عنوان یک اصل کلی معتقد بود که دیپلماسی، نافذتر و کاراتر از قدرت نظامی برای حل مشکلات دنیای امروز است. او اظهار می‌کند که در دستگاه سیاست خارجی آمریکا، عملاً یک کتابچه راهنما وجود دارد که می‌گوید اگر کشوری دست به اقدام X زد، آمریکا باید متقابلاً دست به اقدام Y بزند. او می‌گوید بیشتر اقدامات متقابل آمریکا به صورت پاسخ نظامی تعریف شده و این به معنای نظامی‌گری آمریکا در دنیاست. لذا معتقد است این کتابچه را دور انداخته و همین پرهیز از نظامی‌گری است که سبب شد پس از ورود به کاخ سفید، خارج کردن نیروهای آمریکایی در عراق و افغانستان را سرلوحه سیاست خاورمیانه‌ای خود قرار دهد. همچنین موجب شد هنگامی که اعضای دولت او با ما مانند «سامانتا پاور» و «جان کری» او را به دخالت نظامی در سوریه تشویق کردند، از آنها بپرسد: آیا بهتر نیست پیش از آنکه وارد یک ماجراجویی نظامی دیگر شویم، اول خود را از ورطه افغانستان و عراق خلاص کنیم؟ او معتقد است که اقدامات دیپلماتیک برای حل بحران‌های بین‌المللی به مراتب مؤثرتر از توسل به زور است و به توافق هسته‌ای با ایران که بدون جنگ و خونریزی، نگرانی غرب را از برنامه اتمی ایران برطرف کرد، اعتقاد دارد (Goldberg: 2016).

او با ما به شدت مخالف «سواری مجانی» است و می‌گوید نادرست است که سایر کشورها از آمریکا انتظار داشته باشند که هرگاه یک بحران بین‌المللی رخ می‌نماید، آمریکا در رفع این بحران پیش قدم شود و تمام بار مالی و جانی مربوط به آن را به تنهایی تحمل کند؛ در حالی که کشورهای که به آمریکا اصرار می‌کردند



برای رفع خطر دست به اقدام بزند، خود کنار نشسته‌اند و صرفاً تماشاچی هستند. او به‌ویژه کشورهای عرب خاورمیانه را متهم می‌کند که می‌خواهند با استفاده از قدرت نظامی آمریکا برای رفع بحران‌های منطقه‌ای از این کشور سواری مجانی بگیرند. او می‌گوید اگر باید از نظام لیبرال بین‌المللی در مقابل تهدیداتی مانند تروریسم جهادی، ماجراجویی روس‌ها و زورگویی‌های چینی‌ها دفاع کرد باید همه کشورها در آن سهم باشند و بخشی از بار را بر دوش بگیرند. او با ما می‌گوید برای همین است که دولت لیبی به‌عمد اصرار داشت سایر کشورها نقش رهبری عملیات نظامی برای سرنگون کردن حکومت قذافی را برعهده بگیرند (Goldberg: 2016).

استراتژی نظامی دولت اواما در خاورمیانه

گرچه استراتژی نظامی دولت اواما در خاورمیانه از یک‌سری اصول کلی پیروی می‌کند، ولی ماهیت آن از کشوری به کشوری دیگر بسته به شرایط داخلی، نوع، ماهیت و دامنه تهدیدات متفاوت است. از این رو در این بخش، استراتژی نظامی آمریکا را به صورت کشوری مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. در ضمن برای این که بتوان موضوع را در قالب یک مقاله گنجانند، فقط به کشورهایی می‌پردازیم که آمریکا در آنها به‌صورت مستقیم وارد جنگ شده است.

عراق و سوریه

با حمله نیروهای داعش از خاک سوریه به عراق در ماه ژوئن سال 2014 و تصرف بخش وسیعی از خاک عراق توسط این سازمان، بغداد که خود را به‌تنهایی قادر به مقابله با این تهدید نمی‌دید، ناچار از واشنگتن درخواست کمک نظامی کرد. به این شکل، نیروهای آمریکایی که خاک عراق را در دسامبر سال 2011 ترک کرده بودند، بار دیگر برای سرکوب داعش به این کشور بازگشتند.

همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد، دکترین اوباما تأکید داشت که آمریکا از دخالت نظامی گسترده و درازمدت در عرصه مبارزه با تروریسم خودداری کند. در ارتباط با سرکوب داعش، مقامات سیاسی و نظامی آمریکا اذعان داشتند که آسان‌ترین راه شکست این جنبش، اعزام واحدهای زمینی ارتش آمریکا به عراق و سوریه است؛ ولی اشاره می‌کردند که این چنین پیروزی، یک پیروزی زودگذر است؛ زیرا پس از چند سال به واسطه عدم کفایت سیاسی و نظامی دولت‌های سوریه و عراق مجدداً این جنبش سر از خاک برمی‌آورد و فعالیت‌های مخرب خود را از سر خواهد گرفت. در این رابطه، آنها به این مسئله اشاره کردند که ارتش آمریکا قبل از خروجش از عراق، گروه‌های تکفیری و جهادی را منهدم کرده بود؛ ولی مدتی بعد دوباره این سازمان‌ها نضج گرفتند و حیات دولت عراق را به خطر انداختند.

علاوه بر این، آنها اظهار می‌کردند نفس وجود شمار زیادی از نیروهای آمریکایی در این دو کشور یا هر جای دیگر در منطقه سبب تشدید درگیری‌ها و وخامت اوضاع خواهد شد. دولت آمریکا به واسطه دخالت مستقیم در افغانستان و عراق هزینه سنگینی را متقبل شده بود، بدون این که به آنچه می‌خواست دست یابد. حضور آمریکا در افغانستان و عراق تا پیش از سال 2014 بیش از 5 تریلیارد دلار هزینه داشت و باعث مرگ پنج هزار و 282 تن از سربازان آمریکایی و جراحات ده‌ها هزار نفر دیگر از آنها شده بود (Shane: 2016; Goldberg: 2014, 2). طبیعی است دولت اوباما نخواهد این تجربه تلخ را تکرار کند. مهم‌تر از همه آنکه مقامات آمریکایی می‌گفتند وظیفه اصلی مقابله با داعش را باید مردم و دولت‌های عراق و سوریه بر دوش بگیرند نه خارجی‌ها، زیرا این وطن آنهاست که اشغال شده نه خاک آمریکا، انگلیس یا فرانسه. لذا راهبرد کلی آمریکا، مسئولیت اصلی سرکوبی داعش را بر دوش نیروهای محلی می‌گذاشت (Mills: 2016, 13).

با توجه به این که بخش عمده نیروهای داعش در خاک کشور همسایه یعنی



سوریه مستقر بودند و از این کشور قوای خود را در عراق پشتیبانی و هدایت می‌کردند، جنگ علیه داعش نمی‌توانست فقط به خاک عراق محدود شود؛ بلکه لازم بود نیروهای آمریکایی هم‌زمان در هر دو کشور به مصاف با نیروهای خلافت بروند. لذا برای شکست و نابودی داعش، دولت آمریکا اقدام به عملیات نظامی در هر دو کشور کرد. لازمه موفقیت استراتژی نظامی آمریکا در این دو کشور، تکیه بر نیروهای محلی و حمایت از عملیات نظامی آنها در زمین از طریق پشتیبانی هوایی بوده است. بنابراین ارتش آمریکا نیروهای مستشاری را برای آموزش نظامی و کمک در زمینه برنامه‌ریزی عملیاتی در اختیار بغداد و اربیل قرار داد و اسلحه و تجهیزات در اختیار این دو کشور گذاشت.

از زمان شروع عملیات نظامی در عراق در ماه اوت سال 2014، نیروهای هوایی ائتلاف، ده هزار و 700 بار قوای داعش را مورد حمله قرار دادند. به ادعای آنها، این حملات سبب هلاکت چند هزار نفر از نیروهای پیاده داعش از جمله 160 تن از رهبران و فرماندهان آنها شده است. این حملات همچنین نابودی ده‌ها هزار دستگاه خودرو، تانک، سلاح‌های سنگین، اردوگاه‌های آموزشی، دیوها و مراکز فرماندهی و کنترل و تأسیسات تولید نفت شده است. بعد از گذشت دو سال و شش ماه از جنگ، نیروهای داعش از بخش اعظم اراضی که در سال 2014 متصرف شده بودند، عقب رانده شدند و تنها بخش‌هایی از مناطق صحرائی در مرز عراق و سوریه را در دست دارند. تصور عمومی بر آن است که طی چند ماه آینده، تمامی خاک عراق از اشغال داعش خارج شود و قوای خلافت به آن سوی مرزها در سوریه به عقب رانده شوند.

در سوریه نیز ارتش آمریکا کمک‌های مشابهی در اختیار سازمانی به‌نام نیروهای دموکراتیک سوریه قرار داده است. این سازمان از کردهای سوریه، نیروهای سنی، ترکمن‌ها و برخی مسیحی‌های ساکن این کشور تشکیل شده است؛ ولی کردها هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهند (Lund: December 2015).

این نیروها فشار زیادی بر داعش وارد کردند و به سمت پایتخت خودخوانده خلافت در شهر رقه در شمال غرب سوریه پیشروی کردند. از اوایل سال 2015، آنها توانسته‌اند بخش‌های زیادی از اراضی سوریه را از اشغال نیروهای داعش خارج و بخشی از خطوط مواصلاتی آن را قطع کنند.

به‌رغم موفقیت‌های نسبی استراتژی نظامی آمریکا در عراق و سوریه، راهبرد آمریکا نقاط ضعفی نیز داشت. در عراق گرچه دولت آمریکا و کشورهای عضو ائتلاف تلاش‌های گسترده‌ای برای بازسازی و نوسازی ارتش عراق به عمل آوردند، ولی بزرگ‌ترین نقیصه ارتش عراق تا حد زیادی کماکان بر جای ماند. در تشریح این نقیصه، صاحب‌نظران اشاره داشتند که سه چهارم قدرت هر ارتش وابسته به روحیه ایثار و شهادت‌طلبی پرسنل آن و تنها یک چهارم آن متکی به قدرت فیزیکی (آموزش و تجهیزات) است. آنها می‌گفتند آنچه سبب شکست ارتش عراق در برابر داعش شد، نداشتن آموزش و تجهیزات نبود؛ بلکه این بود که پرسنل ارتش عراق عموماً فاقد روحیه ایمان و اعتقاد به کشورشان و رهبران سیاسی و نظامی خود بودند و به همین دلیل در برابر حملات داعش تاب نیاوردند. روحیه قوی و اعتقاد راسخ به تعداد قلیلی از نظامیان داعش این توانایی را داد که بر جمع کثیری از سپاهیان عراقی فائق شوند. آنها می‌گفتند به جای رفع این اشکال اساسی، تلاش‌های ما بر آموزش و تجهیز نیروهای عراقی متمرکز است. ما تاکتیک‌های رزمی و آرایش یگان‌های نظامی در میدان جنگ را به آنها می‌آموزیم؛ ولی به آنها تفهیم نمی‌کنیم چرا باید برای کشورشان بجنگند و در این راه از ایثار جان دریغ نکنند. آنها می‌گفتند تأکید ارتش‌های غربی بر صادرات تکنولوژی و ساختارهای نظامی از پیش قالب‌ریزی شده بدون توجه به فاکتور روحیه، همان عاملی بود که پیش‌تر سبب شده بود ارتش نوین عراق که ساخته و پرداخته آمریکا بود، نتواند در مقابل قوای داعش ایستادگی کند (Quentin: 2015, 24).

در کنار اینها، به‌رغم گذشت بیش از دو سال و نیم از آغاز دخالت نظامی



آمریکا در عراق، هنوز نیروهای عراق و پیشمرگه‌های اقلیم کردستان از نظر لجستیک، تأمین اطلاعات نظامی و آتش پشتیبانی زمینی و هوایی تا حد بسیار زیادی متکی به آمریکا و سایر کشورهای عضو ائتلاف بودند. به دلیل همین نقایص، فرماندهان ارتش آمریکا معتقدند حتی بعد از سقوط داعش لازم است آنها بخشی از نیروهای فعلی خود را برای کمک به ارتش عراق در خاک آن کشور باقی بگذارند تا در صورت ظهور مجدد داعش، نیروهای عراقی بتوانند آنها را سرکوب کنند (Shane: 2017).

نقطه ضعف دیگر استراتژی نظامی آمریکا در عراق، عدم استفاده از توان کامل نیروهای عراقی برای مبارزه با داعش بود که مهم‌ترین نمونه این کاستی را می‌توان در تلاش مستمر آمریکا برای تضعیف حشدالشعبی و به حاشیه راندن آن در نبرد علیه داعش مشاهده کرد. علت اصلی این امر آن است که دولت اوپاما به حشدالشعبی به‌عنوان عامل نفوذ ایران در عراق می‌نگرد و تقویت آن را به‌مثابه تقویت نفوذ تهران در عراق می‌داند. لذا واشنگتن به دولت العبادی پیوسته فشار وارد کرده است که حتی الامکان از نیروهای حشد در جنگ با داعش استفاده نکند. برای این کار، آنها بهانه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند. زمانی گفته‌اند که نیروهای حشدالشعبی در مناطق سنی‌نشین که در آن عملیات انجام داده‌اند، دست به کشتار غیرنظامیان سنی زده‌اند یا با پیشمرگه‌های کرد وارد جنگ شده‌اند. گاهی هم مدعی شده‌اند به‌کارگیری نیروهای شیعه در مناطق سنی‌نشین عراق سبب وحشت سنی‌ها شده و آنها را به دامن داعش و سایر گروه‌های سلفی و جهادی سنی می‌رانند. این در صورتی است که بخش مهمی از نیروهای حشدالشعبی را سنی‌ها تشکیل می‌دهند. دیگر آن‌که آمریکایی‌ها خود در سوریه از نیروهای کرد برای تسخیر مناطق سنی‌نشین تحت سلطه داعش استفاده کرده‌اند. در واقع، این کردها هستند که نقش اصلی را در استراتژی نظامی آمریکا برای تصرف رقه پایتخت خلافت بازی می‌کنند.

نکته دیگری که در استراتژی نظامی آمریکا در خور توجه است، نقش مهمی است که به کردهای عراق و سوریه برای سرکوب داعش داده شده است. در سوریه، کردها نوک پیکان حمله را در استراتژی عملیاتی آمریکا برای شکست داعش برعهده دارند (Lund: 2015). در سایه کمک‌های مالی و نظامی آمریکا، کردهای سوریه توانسته‌اند با بیرون راندن داعش از شمال سوریه، نوار مرزی با ترکیه را که از مرزهای عراق شروع شده و تا سواحل غربی رودخانه فرات ادامه پیدا می‌کند، به کنترل خود درآورند. در واقع همین گسترش خیره‌کننده مناطق تحت سیطره کردها در حاشیه مرز ترکیه بود که سبب شد دولت اردوغان برای ممانعت از رسیدن نیروهای کرد از شرق سوریه به مناطق کردنشین غرب سوریه و کنترل کامل مرزهای سوریه با ترکیه دست به عملیات نظامی در خاک سوریه بزند. در عراق هم کردها نقش اول را در آزادی مناطق کردنشین و حتی نواحی عمدتاً عرب‌نشین مثل کرکوک برعهده داشته‌اند. آمریکایی‌ها در عراق هم کردها را مهم‌ترین هم‌پیمان خود در شمال عراق علیه داعش می‌دانستند. برای تقویت نظامی کردها، دولت اوباما و سایر دولت‌های عضو ائتلاف سه تیپ از پیشمرگه‌های اقلیم کردستان عراق را آموزش نظامی داده و تسلیح کردند (Hagel: November 13, 2014, 34). در سایه این کمک‌ها و نیز به علت ضعف ارتش عراق در زمان حمله داعش، کردهای عراق توانسته‌اند قلمرو اقلیم کردستان عراق را 60 درصد نسبت به زمان قبل از تهاجم داعش گسترش دهند.

سؤالی که اکنون پیش روی صاحب‌نظران مسایل خاورمیانه قرار دارد، این است که تقویت نظامی کردها چه پیامدهایی برای یکپارچگی عراق و سوریه در دوره پساداعش خواهد داشت؛ حتی اگر کردهای سوریه و عراق از داعیه استقلال‌طلبی خود دست بردارند، باز این موضوع مطرح می‌شود که چگونه می‌توان مناطقی مانند کرکوک را که سکنه آن عمدتاً عرب بوده‌اند، بدون خونریزی از تسلط کردها خارج کرد. دولت بارزانی در اقلیم کردستان اعلام



کرده که به هیچ وجه اراضی را که با بذل خون پیشمرگه‌ها متصرف شده است، به دولت عراق باز پس نخواهد داد.

خارج از چارچوب مبارزه با داعش در سوریه و عراق، اوپاما تحت فشارهای داخلی و خارجی از سال 2011 به حمایت از گروه‌های به اصطلاح میانه‌رو در میان مخالفان دولت بشار اسد پرداخته است. در سال 2012، اوپاما به سازمان سیا مأموریت داد یک برنامه محدود برای تسلیح این گروه‌ها سازمان دهد تا به‌زعم خود به حل دموکراتیک مشکل سوریه کمک کند. در این چارچوب، دولت آمریکا اسلحه و مهمات از جمله تفنگ 106 م م، خمپاره‌انداز و موشک‌های هدایت‌شونده ضد تانک تاو در اختیار اپوزیسیون میانه‌رو قرار داد؛ اما در عمل این تلاش‌ها به جای رفع مشکلات، سبب ایجاد دردهای تازه برای دولت آمریکا و مردم سوریه شد. بسیاری از این گروه‌ها فاقد انضباط بودند و اجازه دادند که در مناطق تحت کنترلشان آشوب راه بیفتند یا عناصر تبهکار و فاسد به صفوفشان راه پیدا کنند که آنها هم به نوبه خود، اقدام به استثمار مردم ساکن در مناطق تحت نفوذ خود کردند. بسیاری از این گروه‌ها هم قربانی سازمان‌های سلفی و تکفیری بزرگ‌تر از خود شدند. آنان بخشی از تسلیحاتی را که آمریکایی‌ها در اختیار آنها قرار می‌دادند، به‌عنوان باج می‌گرفتند یا به انبارهای تسلیحاتی آنها دستبرد می‌زدند و آنچه را می‌خواستند به غارت می‌بردند. بسیاری از این گروه‌های میانه‌رو نیز دست به اتحادهای تاکتیکی با گروه‌های تکفیری و جهادی مثل جبهه النصره می‌زدند و خواسته و ناخواسته تبدیل به مهره‌ای برای پیشبرد اهداف آنها می‌شدند. به این ترتیب، دخالت آمریکا در جنگ داخلی سوریه سبب تقویت گروه‌های تروریستی شد و راه را برای هرج و مرج بیشتر در سوریه و رنج و درد افزون‌تر مردم این کشور باز کرد.

دولت آمریکا هیچ نظارتی بر کمک‌هایی که متحدان این کشور یعنی ترکیه، قطر، عربستان و اردن در اختیار مخالفین دولت اسد می‌گذاشتند، اعمال نکرد و



لذا این کشورها اقدام به تسلیح و تجهیز گروه‌های تروریستی تندرو نظیر جبهه النصره و احرار الشام و گروه‌هایی از این قبیل کردند که به گسترش آشوب در سوریه و بسط نفوذ گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق دامن زد. از سوی دیگر، دولت اوپاما هیچ فشاری به ترکیه وارد نکرد تا دولت اردوغان مانع ورود ده‌ها هزار تروریست خارجی از خاک ترکیه به سوریه و عراق شود. بدین شکل هم داعش و هم سایر گروه‌های سلفی و جهادی در درون این دو کشور توانستند نیروهای شبه‌نظامی قدرتمندی ایجاد کنند و تبدیل به معضل بزرگی برای امنیت این دو کشور و آمریکا و متحدان اروپایی‌اش شوند.

لیبی

به دنبال شروع سونامی بیداری اسلامی در تونس، در فوریه سال 2011 امواج این بیداری، لیبی را در بر گرفت و کشور شاهد تظاهرات گسترده‌ای علیه رژیم معمر قذافی شد. در پاسخ به اعتراض‌های مردمی، نیروهای امنیتی لیبی اقدام به سرکوب بی‌رحمانه مردم کردند که این امر منجر به تشدید درگیری‌ها و قیام مسلحانه مردم در نیمه شرقی و بعضی از شهرهای غرب کشور شد. در واکنش، قذافی ارتش لیبی را وارد صحنه کارزار کرد تا بخش‌هایی از قلمرو کشور را که از کنترل حکومت خارج شده بودند، بار دیگر تحت سیطره خود درآورد.

با گسترش ناآرامی‌ها، دولت اوپاما و متحدین اصلی اروپایی آن، رژیم قذافی را محکوم و تحریم کردند و خواستار سرنگونی آن شدند؛ اما این موضع‌گیری‌ها مانع بازپس‌گیری سرزمین‌های آزاد شده و پیشروی قوای دولتی به سمت بنغازی، مرکز سیاسی مخالفین قذافی نشد. نگرانی نسبت به خون‌ریزی گسترده توسط ارتش لیبی سبب شد که ائتلافی متشکل از آمریکا، انگلیس، فرانسه و برخی دیگر از اعضای سازمان ناتو با گذراندن قطع‌نامه 1973 در شورای امنیت سازمان ملل، مجوز دخالت در بحران لیبی علیه رژیم قذافی را در ماه مارس کسب کنند. این قطع‌نامه، خواستار برپا شدن یک منطقه ممنوعه پروازی و انجام اقدامات لازم



برای حمایت از غیرنظامیان لیبی شد. با تصویب قطع‌نامه، دخالت نظامی توسط سازمان ناتو به رهبری آمریکا در 19 مارس سال 2011 صورت گرفت و در نهایت، بعد از هفت ماه جنگ در اکتبر همان سال منجر به ساقط شدن رژیم قذافی شد (Bell and Witter: 2011, 13; Durani: 2016).

بعد از سقوط قذافی، ناتو به سرعت نیروهای خود را از لیبی خارج کرد؛ در حالی که لیبی نه ارتشی داشت نه نهادهای سیاسی که بتوانند کشور را پس از سقوط رژیم سابق اداره کنند. در جولای سال 2012، انتخاباتی برای تشکیل «کنگره ملی عمومی» برگزار شد که وظیفه‌اش، راه‌اندازی مجلس مؤسسان بود و باید قانون اساسی کشور را تدوین می‌کرد. در دسامبر همان سال، علی زیدان به‌عنوان نخست‌وزیر سوگند یاد کرد. در سال 2014 و حین درگیری بین گروه‌های شبه‌نظامی مختلف، کنگره زیدان را از کار برکنار کرد. در 4 اوت 2014، کنگره جای خود را به یک مجلس مؤسسان داد؛ اما تقریباً بیست روز بعد، بعضی از اعضای کنگره بار دیگر جلسه‌ای تشکیل دادند و اعلام کردند که عمرالحاسی را به نخست‌وزیری برگزیده‌اند. به همین ترتیب، دو دولت در لیبی تشکیل شد که یکی مورد شناسایی جامعه جهانی قرار داشت و در تبروک در شرق کشور مستقر بود و دیگری در پایتخت تریپولی که متحد با شبه‌نظامیان اسلام‌گرا بود.

برای اولین بار در اکتبر سال 2014 داعش در درنا - شهری مذهبی واقع در شرق لیبی - اعلام موجودیت کرد. دلایل متعددی نیز برای تصمیم داعش برای حضور در لیبی ذکر شده است. نخست آنکه هرج و مرج و آشوبی که به دنبال انقلاب، دامن‌گیر لیبی شده بود محیط بسیار مساعدی را برای رشد ایده خلافت فراهم می‌ساخت. دولت اسلامی می‌توانست بدون نگرانی از مقابله با ارتش و سایر نیروهای امنیتی دولت مرکزی در این کشور، خود را تثبیت کند و سپس گسترش دهد (March 3, 2016). دوم این‌که تعدادی از نیروهای اهل لیبی در صفوف داعش در شمال سوریه می‌جنگیدند؛ لذا می‌توانستند پایه‌گذاری خلافت

در کشورشان را تسهیل کنند (Fitzgerald and Toaldo: 2016). ثالثاً در برخی مناطق لیبی مانند شهر سیرت، زادگاه قذافی برخی قبایل که به دولت قذافی نزدیک بودند بعد از انقلاب، موقعیت ممتاز گذشته خود را از دست دادند و در نتیجه از تحولات سیاسی در کشور ناخرسند بودند که داعش توانست از این نارضایتی برای بسط قلمرو خلافت استفاده کند (Wehrey: (August 10, 2016).

مسئله دیگر این که به علت افتادن انبارهای اسلحه ارتش قذافی به دست مردم، داعش مشکلی برای دستیابی به تسلیحات و مسلح کردن نیروهای خود نداشت (Telegraph, February 17, 2015). همچنین لیبی کشوری نفت خیز بود و اگر بخشی از منابع نفتی لیبی به دست داعش می افتاد، این امر می توانست نقش بسیار مهمی در تقویت دولت خلافت و انتشار آن در سرا سر خاورمیانه داشته باشد. به علاوه، لیبی از نظر جغرافیایی موقعیتی استراتژیک داشت، زیرا می توانست مانند سکوی پرشی باشد که از آنجا دولت اسلامی در مصر، چاد، نیجر، تونس و الجزایر هم نفوذ کند. مهم تر آنکه لیبی با سواحل اروپا تنها 200 کیلومتر فاصله داشت و لذا می توانست به مثابه پلی برای ارسال نیروهای داعش به این منطقه عمل کند. با توجه به عبور سالانه ده ها هزار پناه جو از لیبی به اروپا از طریق دریای مدیترانه، دولت خلافت می توانست نیروهای خود را تحت عنوان پناهنده راهی اروپا کند تا در مواقع لازم دست به عملیات نظامی در این قاره بزنند (Telegraph, February 17, 2015).

علاوه بر درنا، نیروهای داعش به سرعت در بنغازی، طرابلس و شهر ساحلی سیراتا در غرب لیبی هم مستقر شدند؛ ولی مرکز اصلی آنها شهر بندری سیرت واقع در به اصطلاح هلال نفت خیز بود. در سیرت آنها، حدود 200 کیلومتر از خط ساحلی را کنترل می کردند. ابوبکر البغدادی، خلیفه خودخوانده داعش در اواخر سال 2014 حضور داعش در لیبی را رسماً اعلام کرد و گفت که این سازمان، سه ولایت در لیبی را تحت کنترل دارد: برقه (در شرق لیبی) به مرکزیت



درنا، طرابلس به مرکزیت سیرت و فزان در جنوب لیبی (Fitzgerald: 2016). برای تشکیل هسته‌های اولیه داعش در لیبی، دولت خلافت تعدادی از کادرهای مجرب خود را راهی این کشور کرد و از گروهی از داوطلبان ورود به سازمان نیز خواست که مقصد خود را از سوریه و عراق به لیبی که دسترسی به آن آسان‌تر بود، تغییر دهند. تخمین زده می‌شود که در موج اول، حدود پانصد نفر از نیروهای داعش از سوریه و عراق که شامل کادر رهبری و نیروهای پیاده داعش بودند، راهی لیبی شدند. کادرهای اصلی داعش در لیبی را عراقی‌ها، یمنی‌ها، سوری‌ها و سعودی‌ها تشکیل می‌دادند. نیروهای پیاده آنها نیز از تونس، مصر، الجزایر، سودان و منطقه ساحل¹ می‌آمدند (Wehrey: August 10, 2016). تخمین زده می‌شود تا اواخر سال 2015، شمار نیروهای داعش در لیبی به پنج هزار نفر رسید و لیبی به مهم‌ترین پایگاه داعش بعد از سوریه و عراق تبدیل شد (Malka: 2015, 3).

با توجه به این که دولت اوپاما، داعش را تهدیدی جدی علیه منافع آمریکا می‌دانست، طبیعی بود که در صدد برآید مانع گسترش آن به لیبی شود و قبل از تثبیت سازمان بکوشد آن را ریشه‌کن کند. استراتژی نظامی آمریکا در لیبی برای ساقط کردن داعش مبتنی بر پشتیبانی هوایی از نیروهای محلی بود که باید از زمین وارد جنگ علیه دولت اسلامی می‌شدند. در این راستا، دولت آمریکا از حمایت فرانسه، انگلیس، ایتالیا و تا حدی اردن نیز بهره‌مند بود.

مشکل نخست فرماندهی آفریقای² وزارت دفاع که مسئولیت حفاظت از منافع آمریکا در قاره آفریقا را برعهده داشت این بود که اطلاعات کافی در مورد محل‌های استقرار نیروهای داعش که برای عملیات هوایی مورد احتیاج بود، در

1. منطقه ساحل به بخشی از آفریقا اطلاق می‌شود که از غرب به شرق شامل بخش‌هایی از شمال سنگال، جنوب موریتانی، مرکز مالی، شمال بورکینو فاسو، منتهی‌الیه جنوبی الجزایر، نیجر، مرکز چاد، مرکز و جنوب سودان، شمال سودان شمالی، اریتره، کامرون و آفریقای مرکزی می‌شود.

2. The Africa Command (AFRICOM)

دست نداشت (Schmitt: 2016). لذا در گام نخست لازم بود پروازهای شناسایی بر فراز لیبی صورت گیرد. این کار از اواخر سال 2014 آغاز شد و به موازات آن لازم بود ارتش آمریکا گروه‌های شبه‌نظامی لیبی را که می‌توانستند در پاک‌سازی لیبی از داعش کمک کنند، شناسایی و با آنها ارتباط برقرار کند. از این‌رو، همزمان با شروع پروازهای شناسایی، تیم‌هایی از نیروهای کماندویی ارتش آمریکا تحت امر فرماندهی آفریقا راهی لیبی شدند و در دو پایگاه در این کشور استقرار یافتند. در ضمن این نیروها وظیفه داشتند حملات هوایی آمریکا را با عملیات زمینی نیروهای لیبیایی هماهنگ کنند و اطلاعات نظامی و سایر امکانات لازم را در اختیار آنها قرار دهند. در این راستا، آنها از حمایت و همراهی نیروهای تکاور ارتش فرانسه، ایتالیا، انگلستان و اردن که آنها هم با گروه‌های مسلح در لیبی ارتباط برقرار کرده بودند، بهره‌مند بودند (Aljazeera, August 2, 2016). به علاوه آنها وظیفه داشتند درباره وضعیت لیبی اطلاعات جمع‌آوری کنند، توانایی‌های رزمی گروه‌های شبه‌نظامی در لیبی را بسنجند، نیازهای نظامی آنها را معین و توانایی آنها را برای همکاری با نظامیان آمریکایی و واحدهای ارتش سایر کشورهای متحد با آمریکا برآورد کنند (New York Times, January 18, 2016).

حملات اولیه علیه داعش در اواخر سال 2015 شروع شد. در همین سال، ائتلافی از گروه‌های شبه‌نظامی که شامل شورای مجاهدین نیز می‌شد، به مقرهای داعش در درنا حمله کردند و آنها را از این شهر و نواحی اطراف آن بیرون راندند. گروه‌های شبه‌نظامی دیگر هم به مناطق تحت کنترل داعش در بنگازی در شرق لیبی و سبراتا حمله کردند (The New Yorker, Wehrey, 2016)؛ اما عملیات گسترده علیه هسته‌های خلافت در ماه می سال 2016 آغاز شد. در این سال، «دولت وحدت»¹ با حمایت آمریکا و سایر کشورهای غربی دارای نیروی نظامی در لیبی عملیاتی به نام بنیان مرصوص را علیه قوای داعش در شهر سیرت



آغاز کرد. تعداد این نیروها به هزاران نفر می‌رسید که به صدها گروه مختلف وابسته بودند و مقر اصلی بیشترشان، شهر میسراتا در نزدیکی سیرت است. تا پیش از پایان سال، نیروی هوایی آمریکا 450 سورتی پرواز در حمایت از عملیات این گروه‌ها علیه داعش انجام داده بود (J.M. Wire, Nov. 3, 2016).

در عملیات ارتش آمریکا و متحدان لیبی‌اش صدها تن از نیروهای داعش به هلاکت رسیدند؛ ولی این به معنای ریشه‌کن شدن داعش از لیبی نبود. بسیاری از نیروهای داعش که از این درگیری‌ها جان سالم به‌در بردند با تشکیل سلول‌های مقاومت دست به فعالیت‌های زیرزمینی زدند تا بتوانند در صورت مساعد شدن اوضاع در آینده، دوباره عرض اندام کنند (J. M. Wire, Nov. 3, 2016). گروهی دیگر نیز راهی مرزهای لیبی با کشورهای هم‌جواری مانند مصر، تونس، الجزایر و چاد شده و این نگرانی را ایجاد کرده‌اند که ممکن است در آینده، این کشورها را بی‌ثبات کنند (Al-khori: 2017, 8).

لازم است استراتژی نظامی آمریکا در لیبی را در دو بخش ارزیابی کرد: بخش اول مربوط می‌شود به عملیات نظامی آمریکا و کشورهای هم‌پیمان‌ش در ناتو که منجر به سرنگونی دیکتاتوری قذافی در لیبی شد. در این بخش، این استراتژی موفق بود؛ زیرا یک رژیم فاسد و ضد مردمی را واژگون کرد، ولی در بخش دوم که مربوط به دولت‌سازی می‌شود، آمریکا و ائتلاف ضد قذافی شکست فاحشی خوردند. علت این بود که آنها برای دوران پساقذافی برنامه‌ریزی نکرده بودند. لذا به محض پیروزی، خود را از لیبی کنار کشیدند. رها کردن لیبی و عدم توانایی مخالفین قذافی در مدیریت کشور به بروز هرج و مرج و در نهایت، پدیدار شدن صدها گروه شبه‌نظامی رقیب و چند دولت متعارض منجر شد.

در واقع باید گفت ضعف دیپلماسی غرب سبب شد دستاوردهای حاصل از پیروزی نظامی بر باد رود و لیبی که می‌توانست در صورت حمایت غرب به تونس دوم بدل گردد، در عوض به یک کشور شکست‌خورده تبدیل شد. به این

صورت راه برای رشد گروه‌های جهادی-تکفیری مانند داعش باز شد. پیدایش و رشد داعش در لیبی نه تنها بی‌ثباتی در لیبی را تشدید کرد، بلکه این کشور را به کانون انتشار ناامنی در خاورمیانه تبدیل ساخت.

سقوط دولت قذافی که از رژیم‌های دوست ایران در شمال آفریقا محسوب می‌شد، ایران را از یک متحد ارزشمند در شمال آفریقا محروم کرد؛ ولی باید در نظر داشت که این واقعه یعنی سقوط دیکتاتوری قذافی در هر صورت دیر یا زود صورت می‌گرفت. می‌توان امید داشت که در بلندمدت، تشکیل یک حکومت مردمی در لیبی به نفع ایران و کشورهای عضو محور مقاومت تبدیل شود. از سوی دیگر، دولت ایران مانند بسیاری از سایر دولت‌های منطقه با این مشکل روبروست که بی‌ثباتی در لیبی ممکن است بار دیگر باعث تجدید حیات داعش شود یا زمینه مناسبی برای رشد سایر گروه‌های جهادی و تکفیری گردد. لذا تهران باید تصمیم بگیرد چه اقداماتی همراه با جامعه جهانی به‌ویژه متحدین منطقه‌ای خود می‌تواند انجام دهد که به تشکیل حکومتی مستقل و مردمی با توانایی تسلط بر کشور بیانجامد. این اقدامات می‌تواند شبیه تصمیماتی باشد که جامعه جهانی در افغانستان پس‌اطالبان اتخاذ کرد.

یمن

بعد از شروع اعتراضات مربوط به بیداری اسلامی در یمن در سال 2011، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در مورد انتقال قدرت از علی عبدالله صالح که از سال 1978 بر مسند ریاست جمهوری تکیه زده بود، با معاون او، عبدربه منصور هادی به توافق رسیدند. این تغییر در دولت منجر به تغییر در حکمرانی نشد و بسیاری از مشکلات سیاسی و اقتصادی کماکان به قوت خود باقی ماندند. گذر از صالح به هادی، یک انقلاب سیاسی در یمن نبود؛ بلکه انتقال قدرت از دست گروهی از نخبگان سیاسی به گروهی دیگر از همان جنس بود.



در پاییز سال 2014، جنبش انصارالله با حمایت نیروهای وفادار به علی عبدالله صالح، پایتخت صنعا را به تصرف درآوردند و سپس در سال 2015 به سوی عدن در جنوب یمن پیشروی کردند. هادی که پایگاهی در میان مردم نداشت به ناچار از کشور فرار کرد و به عربستان پناهنده شد.

در پاسخ به درخواست کمک هادی، عربستان ائتلافی تشکیل داد (امارات متحده عربی، اردن، قطر، مصر، بحرین، کویت، سودان و مراکش) تا با دخالت نظامی در یمن مانع پیشروی مخالفان شود و در نهایت، قدرت را به منصور هادی اعاده کنند. از 26 مارس سال 2015، عربستان این ائتلاف نظامی را در جنگ علیه انصارالله و متحدانشان رهبری کرده است.

در ابتدای امر، سعودی‌ها معتقد بودند که عربستان و کشورهای متحد می‌توانند با به‌کارگیری نیروی هوایی ائتلاف انصارالله با علی عبدالله صالح و قبایل حامی آنها را شکست دهند؛ ولی بعد از چند ماه بمباران‌های مداوم هوایی، غلط بودن این تصور به اثبات رسید (Zayed and Smith: 2016, 16). لذا عربستان سعودی و متحدینش ناچار شدند نیروهای زمینی خود را وارد عرصه کارزار کنند. عملیات آبی - خاکی نیروهای مخصوص ارتش امارات در ژوئیه 2015 منجر به بازپس گرفتن عدن، مهم‌ترین بندر یمن شد. به دنبال آن با ورود نیروهای زرهی ارتش امارات، نیروهای زمینی سعودی، بحرینی، قطری، سودانی و برخی قبایل متحد با منصور هادی، بخشی از مناطقی که انصارالله و نیروهای ارتش وفادار به صالح در جنوب و شرق یمن تصرف کرده بودند از کنترل آنها خارج شد؛ ولی بخش عمده‌ای از یمن شمالی سابق از جمله پایتخت یعنی شهر صنعا کماکان در دست ائتلاف انصارالله و صالح باقی ماند. به این ترتیب، جنگ یک‌طرفه هوایی به یک نبرد زمینی فرسایشی تبدیل شد که به علت تعادل قوای طرفین به بن‌بست رسید؛ به این علت بعضی از صاحب‌نظران مسائل منطقه به این نتیجه رسیده‌اند که یمن به باتلاقی برای سعودی‌ها و هم‌پیمانانشان تبدیل شده

است (Ottaway: December 2015, 1). در ضمن برای ممانعت از رسیدن کمک‌های نظامی از خارج به انصارالله، دولت سعودی و متحدانشان اقدام به محاصره دریایی بنادر و بستن حریم هوایی یمن نموده‌اند.

دولت اوپاما هم موافق اهداف کلی عربستان در یمن بود. به عبارت دیگر، واشنگتن هم خواهان بازگشت منصور هادی به رأس قدرت است؛ زیرا او را رئیس‌جمهور قانونی کشور می‌داند. باید به خاطر داشت که دولت اوپاما، نقش اصلی را در خلع ید از صالح و نصب منصورهادی بر اریکه قدرت داشت. دولت اوپاما خواهان آن نیست که انصارالله یا سایر عناصر مخالف هادی مثل علی عبدالله صالح به قدرت برسند؛ اما دولت اوپاما معتقد بود که برای اعاده منصورهادی باید از طریق مجاری دیپلماتیک وارد عمل شد نه با به‌کارگیری قوه قهریه؛ زیرا مداخله نظامی باعث افزایش بی‌ثباتی در یمن می‌گردد و همین امر، راه را برای رشد و توسعه فعالیت‌های گروه‌های تروریستی در یمن باز می‌کند (Sharp: 2015, 5). این امر به نوبه خود امنیت آمریکا و دولت‌های متحد آمریکا در شبه‌جزیره عربستان را نیز بیش از پیش با مخاطره روبرو می‌کند. در عمل هم همین اتفاق رخ داده است؛ یعنی بروز جنگ داخلی در یمن سبب گسترش قابل ملاحظه فعالیت‌های القاعده در شبه‌جزیره عربستان سعودی شده است (Sharp: 2015, 4).

در هر صورت به دلایل عدیده، دولت اوپاما چاره‌ای جز همکاری با دولت عربستان در حمله به یمن نداشت. در وهله اول، عملیات نظامی آمریکا در یمن علیه القاعده و داعش نیازمند همکاری عربستان سعودی است (Sharp: 2015, 5)، ثانیاً این‌که روابط ریاض با واشنگتن در دوران اوپاما به‌شدت تیره شده بود. سعودی‌ها دولت اوپاما را به دلیل استقبالش از بهار عربی و عدم حمایت از حسنی مبارک، دیکتاتور مخلوع مصر در مقابل تظاهرات مردم مصر سرزنش می‌کردند. آنها معتقد بودند دولت آمریکا نباید از دولت مالکی در عراق حمایت کند. از سوی دیگر، ریاض اعتقاد داشت دولت اوپاما به اندازه کافی از مخالفین



دولت بشار اسد پشتیبانی نکرده است. آنها همچنین دل‌خوشی از توافق دولت اوپاما با ایران بر سر برنامه اتمی نداشتند. به‌طور کلی از دیدگاه ریاض، دولت اوپاما از متحدین قدیمی‌اش در منطقه به وقت نیاز پشتیبانی نکرده و با دشمنان آمریکا در خاورمیانه مماشات کرده بود (Weisgerber: 2017). لذا آمریکایی‌ها به‌دنبال وسیله‌ای برای بهبود روابط با ریاض می‌گشتند. به‌زعم آنها، کمک به عملیات نظامی ائتلاف ضد حوثی و صالح به رهبری سعودی‌ها، کم‌هزینه‌ترین راه برای این کار به نظر می‌رسید (Rugh: 2015).

در راستای پیشبرد عملیات هوایی سعودی‌ها و دیگر کشورهای عضو ائتلاف، دولت آمریکا یک مرکز برنامه‌ریزی عملیات هوایی مستقر در پایگاه هوایی العدید در قطر تشکیل داد و تیمی را برای کمک به برنامه‌ریزی عملیات هوایی به این مرکز ارسال کرد. همچنین با تکیه بر اطلاعات حاصل از پروازهای شناسایی بر فراز یمن، دولت آمریکا لیستی از اهدافی را که باید مورد حمله هوایی قرار گیرند در اختیار سعودی‌ها و متحدانشان قرار می‌داد. آنها همچنین وظیفه سوخت‌رسانی هوایی به هواپیماهای کشورهای عضو ائتلاف را برعهده داشته و با مستقر کردن رزم ناوهای خود در سواحل یمن به محاصره دریایی یمن کمک می‌کردند. هدف اصلی از این امر، ممانعت از کمک‌رسانی ایران به انصارالله از طریق بنداری مانند الحدیده بود که آنها در کرانه شرقی دریای سرخ در اختیار داشتند (Ottaway: June, 2015, 1, 2). علاوه بر این، وظیفه نجات خلبانانی که هواپیمایشان حین انجام عملیات سقوط می‌کرد نیز برعهده نیروی دریایی آمریکا در منطقه بود (Zenko: 2015). به موازات این اقدامات، دولت آمریکا میلیاردها دلار مهمات و قطعات یدکی در اختیار نیروی هوایی سعودی قرار داد تا جایگزین مهمات مصرف‌شده و قطعات فرسوده‌شده در اثنای جنگ شود (Zaub: 2016).

در اکتبر سال 2016، با حمله به سایت‌های رادار ساحلی ارتش یمن در منطقه تحت کنترل انصارالله به بهانه شلیک موشک‌های ساحل به دریا به سمت

کشتی‌های آمریکایی در دریای سرخ، دولت آمریکا بیش از پیش با سعودی‌ها در یمن شریک شد (Rozeberg and Mazzetti: 2016). دولت اوپاما سعی کرد خود و سعودی‌ها را از باتلاق یمن نجات دهد و به دنبال طولانی شدن جنگ نیز از حمایت سرسختانه از دولت سعودی و کشورهای عضو ائتلاف دست کشید. علاوه بر این، دولت آمریکا دیگر شروع مذاکرات صلح را منوط به پذیرش ریاست‌جمهوری منصورهادی از سوی انصارالله و طرفداران صالح ندانست و خواستار توافقی شد که طرفین درگیر خود، آن را قبول داشته باشند. برای نیل به صلح، واشنگتن ابتدا اقدام به مذاکرات پنهانی با انصارالله در عمان نمود و سپس از مذاکرات صلح که بانی آن سازمان ملل بود، حمایت کرد. دولت آمریکا می‌خواست از طریق سازمان ملل یک آتش‌بس در یمن برقرار سازد تا مقدمه‌ای برای حل و فصل جامع اختلافات بین طرفین باشد.

در یمن، ایران و آمریکا در زمینه مبارزه با القاعده و داعش اشتراک نظر داشتند، ولی در مورد تشکیل حکومتی فراگیر که سهمی از قدرت را به انصارالله بدهد دارای اختلاف نظر هستند. از آنجایی که آمریکا در جنگ اخیر در یمن دنباله‌رو عربستان است، به نظر می‌رسد برای حل مشکل یمن باید ایران و عربستان به‌عنوان حامیان اصلی طرفین درگیر در جنگ بتوانند به‌نوعی مصالحه در مورد مناقشه یمن دست پیدا کنند؛ اما هر نوع توافق با عربستان در مورد یمن لزوماً باید بخشی از یک مصالحه کلی‌تر در مورد همه موارد اختلاف دو کشور با یکدیگر باشد. ولی به‌رغم تمام تلاش‌های دولت روحانی برای شروع مذاکرات با ریاض برای حل اختلافات میان آنان، دولت سعودی هنوز عزم راسخی برای حل و فصل مناقشات بین دو کشور نشان نداده است. مسجل است که اکنون حکام عربستان اراده سیاسی لازمی برای مذاکره نداشته‌اند. این امر ناشی از آن است که ریاض هنوز می‌پندارد می‌تواند از طریق نظامی زمان را به عقب برگرداند و دولت دست‌نشانده هادی را به اریکه قدرت بازگرداند. لذا کلید حل مشکل در ادامه جنگ است؛ تا زمانی که عربستان به



این نتیجه برسد که مشکل یمن، سیاسی است و راه‌حل نظامی ندارد. تنها در چنین حالتی، زمینه برای مذاکرات فراهم خواهد شد.

نتیجه‌گیری

بررسی حاضر در مورد استراتژی نظامی آمریکای اوپاما در خاورمیانه دربردارنده چند نکته است: اول این که به استثنای یمن که مداخله نظامی آمریکا در آن سبب رشد و گسترش نفوذ القاعده و داعش شده، در بقیه کشورها حضور ارتش آمریکا در سرکوب گروه‌های تکفیری و جهادی نسبتاً موثر واقع شده است. اگر این روند ادامه داشته باشد، می‌توان انتظار داشت که خلافت اسلامی که داعش در سوریه، عراق و لیبی مدعی آن است حداقل از نظر تصرف جغرافیا برانداخته شود؛ اما این به هیچ روی به معنای موفقیت آمریکا و هم‌پیمان‌هایش در ریشه‌کن کردن تهدید بنیادگرایی تکفیری در میان اهل سنت نیست. علت این است که برای نابود کردن این مسلک‌های انحرافی، تنها سرکوب نظامی آنها کفایت نمی‌کند؛ بلکه لازم است سایر اجزای استراتژی کلی آمریکا مانند ابزارهای سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی هم با موفقیت به کار گرفته شوند. چنین رویکردی در واقع باید مورد نظر تمامی کشورهای خارجی شریک در این حوزه باشد؛ یعنی ضروری است که در این کشورها، حکومت‌هایی بر سر کار بیایند که بتوانند وجود تمامی اقلیت‌ها را به رسمیت بشناسند. همچنین لازم است با حمایت اقتصادی از این کشورها به آنها این امکان داده شود که خرابی‌های ناشی از جنگ را ترمیم کنند و یک اقتصاد سالم و پویا را بنیان بگذارند تا برای مردم اشتغال و درآمد ایجاد کند. از سوی دیگر باید با یک برنامه‌ریزی تبلیغاتی مؤثر، افلاس و ورشکستگی ایدئولوژی گروه‌های تکفیری را به مردم نشان داد.

تاکنون هیچ نشانه‌ای در دست نیست که اقدام مؤثری در این زمینه‌ها صورت گرفته باشد؛ یعنی نه در عراق، نه در سوریه و نه در لیبی حکومت‌های کاملی شکل نگرفته است و معلوم نیست اراده سیاسی میان سران این کشورها برای



حرکت در این مسیر وجود داشته باشد. از طرف دیگر، همه این کشورها با اقتصادهایی که بر اثر سال‌های جنگ و نزاع در سراشیب ورشکستگی و سقوط قرار گرفته‌اند، مواجه هستند. مهم‌تر آن‌که آشفتگی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سبب شده است ایدئولوژی‌های افراطی هنوز برای بعضی از اقشار جذابیت داشته باشند. اگر کشورهای دارای منافع سریع‌تر در این زمینه‌ها دست به کار نشوند، این خطر جدی وجود دارد که با شکست دستگاه خلافت، گروه‌های تکفیری صرفاً مبارزه مسلحانه آشکار و علنی را کنار بگذارند و با دست زدن به جنگ چریکی به صورت پنهان به نبرد با دولت‌های منطقه ادامه دهند تا زمانی که دوباره این قدرت را به دست بیاورند که به‌طور آشکار دست به قیام مسلحانه بزنند. با توجه به این‌که این مسئله قبلاً یک بار در عراق رخ داده، این یک خطر عینی است که مسئولین آمریکایی خود به آن اذعان دارند. دولت جمهوری اسلامی هم باید نسبت به این مشکلات هوشیار باشد و از اکنون خود را برای مواجهه با هر گونه عواقب احتمالی آنها آماده کند.

باید در نظر داشت که این اقدامات تا آنجا با منافع ایران هم‌خوانی دارد که به تضعیف داعش کمک کند. اگر دولت‌های غربی از این اقدامات به‌عنوان بهانه‌ای برای حضور بلندمدت نظامی در منطقه یا تثبیت نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در خاورمیانه استفاده کنند، بدیهی است که این پیامدها به وضوح مغایر منافع ایران و مردم مسلمان منطقه است و باید از اکنون تمهیدات سیاسی لازم برای مقابله با آنها انجام شود.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، نتایج ثانویه دخالت نظامی آمریکا در خاورمیانه است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این امر، قدرت بخشیدن به کردهای سوریه و عراق است. با توجه به پیوندهای گسترده قومی، مذهبی، فرهنگی و تاریخی و همچنین پیوستگی جغرافیایی بین کردستان ایران و کردستان عراق، هر نوع تقویت استقلال کردستان عراق تأثیر مستقیمی بر وضعیت کردستان ایران



خواهد داشت. لذا دولت جمهوری اسلامی باید تحولات کردستان عراق را از نزدیک زیر نظر بگیرد و همراه با کشورهای همسایه تلاش‌های دیپلماتیک خود را مصروف حفظ یکپارچگی عراق پس از شکست داعش کند. در کردستان سوریه نیز وضع مشابهی وجود دارد. گرچه کردستان سوریه با کردستان ایران هم مرز نیست، هر گونه شکل‌گیری خودمختاری در کردستان سوریه پس از پایان جنگ داخلی مالا بر کردستان ایران نیز اثر سوء خواهد گذاشت. گذشته از اینها به سبب اتحاد بین ایران و سوریه، شکل‌گیری یک حکومت فدرال و خودمختار برای کردها سبب تضعیف حکومت سوریه خواهد شد و به منافع ایران در این کشور لطمه وارد خواهد ساخت.

گذشته از تشویق تجزیه‌طلبی در ایران، همان‌طور که تجربه جمهوری آذربایجان و اقلیم کردستان عراق پیش‌تر نشان داده است، خودمختار شدن یا استقلال کردستان عراق و سوریه سبب گسترش نفوذ آمریکا و اسرائیل در این مناطق شده و امنیت کشور ما را با تهدیدات جدی مواجه خواهد ساخت. در واقع علت این که بعضی از مقامات آمریکایی خواهان استقلال کردستان عراق و تشکیل حکومت فدرال در سوریه هستند، چیزی جز تضعیف دولت‌های بزرگ در منطقه از طریق تقسیم آنها به کشورهای کوچک‌تر و راندن این کشورهای تازه تشکیل یافته به دامان واشنگتن به بهانه حفظ امنیت آنها در مقابل دولت‌هایی که قبلاً بخشی از آنها بوده‌اند، نیست. از این طریق، آمریکا می‌کوشد هر گونه مقاومتی در مقابل هژمونی خود بر منطقه را از بین ببرد و تهدیدات موجود علیه امنیت اسرائیل را خنثی کند.



- Al-Khoei, Haydar, Ellie Geranmayeh and Mattia Toaldo. 2017. "After ISIS: How to Win the Peace in Iraq and Libya," European Council on Foreign Relations, January.
- Bell, Anthony and David Witter. 2011. *The Libyan Revolution: The Roots of the Rebellion*, Part 1. The Institute for the Study of War, Washington, D.C. <http://www.understandingwar.org/report/libyan-revolution-part-i-roots-rebellion>
- Biddle, Stephen. 2007. "Strategy in War," *Political Science and Politics*, vol. 40, no. 3 (Jul. 2007)
- Durani, Luis. 2016. "The Libyan Failure: Obama and Clinton's Forgotten War," *Modern Diplomacy*, May, 13. http://moderndiplomacy.eu/index.php?option=com_k2&view=item&id=1416:the-libyan-failure-obama-and-clinton-s-forgotten-war&Itemid=139
- Fitzgerald, Mary and Mattia Toaldo. 2016. "A Quick Guide to Libya's Main Players," European Council for Foreign Relations, December. http://www.ecfr.eu/mena/mapping_libya_conflict
- Hagel, Chuck. 2014. Testimony before the Committee on Armed Services, House of Representatives, *The Administration's Strategy and Military Campaign against the Islamic State of Iraq and the Levant*, 113th Congress, Nov. 13, U.S. GPO, Washington, D.C. <https://www.hsdl.org/?view&did=760374>
- Lund, Aron. 2015. "Syria's Kurds at the Center of America's Anti-Jihadi Strategy," *Syria in Crisis*, Carnegie Endowment for Peace, December 2. <http://carnegie-mec.org/diwan/62158?lang=en>
- Jeffrey, James F. and Michael Eisenstadt. 2016. U.S. Military Engagement in Broader Middle East, Policy Focus 143, The Washington Institute for Near East Policy, March. <https://www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/pubs/PolicyFocus143-Jeffrey.pdf>
- Malka, Haim. 2015. Statement before the United States Senate Foreign Relations Committee, "U.S. Policy in North Africa," November 4. http://www.foreign.senate.gov/imo/media/doc/110415_Malka_Testimony.pdf
- Ottaway, David B. 2015, "Saudi Arabia's Yemeni Quagmire," *Viewpoints* No. 89, Woodrow Wilson Centre, Washington, D.C. (December). <https://www.wilsoncenter.org/publication/saudi-arabias-yemeni-quagmire>
- Ottaway, David B. 2015. "Rolling Thunder? Saudi Arabia Discovers the Limits of Air Power," *Viewpoints* No. 78, Woodrow Wilson Centre, Washington, D.C. (June). https://www.wilsoncenter.org/sites/default/files/saudi_arabia_like_united_states_ponders_limits_air_power.pdf
- Quentin, Peter. 2015. "The Land Component," in Elizabeth Quintana and Jonathan Eyal, eds., *Inherently Unresolved The Military Operation against ISIS*, Occasional Paper, London, RUSI, October. <https://rusi.org/sites/default/files/countering-isis-regional-implications.pdf>



- Rozenberg, Matthew and Mark Mazzetti. 2016. "U.S. Ships off Yemen Fires Missiles at Houthi Rebel Sites," *The New York Times*, October 12, 2016. https://www.nytimes.com/2016/10/13/world/middleeast/yemen-rebels-missile-warship.html?_r=0
- Rugh, William. 2015. "Problems in Yemen: Domestic and Foreign," *Middle East Policy*, vol. 22, no. 4 (Winter). <http://www.mepc.org/journal/middle-east-policy-archives/problems-yemen-domestic-and-foreign>
- Shane, Leo III. 2017. "Mattis: Expect U.S. troops in Iraq even after ISIS falls," *Military Times*, March 22. <http://www.militarytimes.com/articles/mattis-troops-iraq-years-after-isis>
- Schmitt, Eric. 2016. "Pentagon Plans to Cripple ISIS in Libya with Airstrikes," *New York Times*, March 9. <https://www.nytimes.com/2016/03/09/world/middleeast/pentagon-considers-military-options-against-isis-in-libya.html>
- Sharp, Jeremy M. 2015. "Yemen: Civil War and Regional Intervention," Congressional Research Service, Washington, D. C., October 2. <http://www.refworld.org/docid/566693664.html>
- Telegraph, February 17, 2015.
- Wehrey, Frederic. 2016. "The Grinding Fight to Root out ISIS in a Battered Libya," *The New Yorker*, August 10. <http://www.newyorker.com/news/news-desk/the-grinding-fight-to-root-out-isis-in-a-battered-libya>
- Wehrey, Frederic. 2016. "The Path forward in Libya," Carnegie Endowment for Peace, March 3. <http://carnegieendowment.org/2016/03/03/path-forward-in-libya-pub-62958>
- Weisgerber, Marcus. 2017. "When the House of Trump Met the House of Saud," *Defense One*, March 22. <http://www.defenseone.com/ideas/2017/03/when-house-trump-met-house-saud/136367/?oref=d-channelriver>
- Zaub, Zachary. 2016. "Yemen in Crisis," Council on Foreign Relations, April 19. <http://www.cfr.org/yemen/yemen-crisis/p36488>
- Zayed, Yago and Ben Smih. 2016. "The use of UK-manufactured arms in Yemen," House of Commons, Foreign Affairs Committee, Fourth Report of Session 2016, London, 14 September. <https://www.publications.parliament.uk/pa/cm/201617/cmselect/cmbis/679/679.pdf>
- Zenko, Micah. 2015. "Make no Mistake- The United States Is at War in Yemen," *Foreign Policy*, March 30. <http://foreignpolicy.com/2015/03/30/make-no-mistake-the-united-states-is-at-war-in-yemen-saudi-arabia-iran>

